



روایتی متفاوت از همکلامی با همسر و دختر شهید جهانگیر ضربی

# خون این دلاور مرد شهید سنی مذهب در گ های تنها فرزندش موج می زند

همین منطقه هم بزرگ شد، ما دختر خاله و پسر خاله بودیم و سال ۶۲ هم پیمان بستم زندگی عاشقانه مان را، اما جهانگیر رفت، رفت تا سرفرازی این ملک بماند. جنگ که آغاز شد، او بی تاب بود، مگر می شود مسلمان ایرانی باشی و دشمن به حریمت بزند و تو بر جای بمانی، او رفت و سرانجام هم با لباس سربازی در روز بیست و چهارم مرداد ماه سال ۶۴ در شهر هانی، ردای شهادت را بر دوش افکند و جاودانه شد، البته پیکر پاکش را در همان نیل آباد، زادگاهش، دفن کردیم، اما یادش همواره با ماست، همانطور که خودش تا بود، با ما بود و سفره مان را با نان حلال پر می کرد، الان هم یادش ما را بر سفره حلال می نشاند، بانو «محمدزاده» از برخی نامهربانی ها، گلایه می کند، اما این را هم اضافه می کند، ما جهانگیر را برای خدا دادیم. خدا هم در همه این سال ها با ما بود و برای لحظه ای هم ما را نگذاشت.... نسرين کلام می دهد به کلام مادر و ادامه می دهد ما با خدا معامله کردیم، در این معامله هم کسی ضرر نمی کند، اما دوست دارم با کار و تلاش نام پدر شهیدم را بیش از پیش به احترام زنده کنم. می خواهم وقتی به پشتوانه دانشم کاری می کنم و گرهی از کار کسی باز می کنم، بگویند دختر شهید ضربی بود، بگویند خدا روح شهید را شاد کند، نسرين که از پدر فقط یک قاب عکس دارد و به جای این که آغوش پدر را تجربه کرده باشد، از تجربه در آغوش کشیدن قاب عکس او سرشار است می گوید، ما هرگز عکس شهید را نصب نمی کنیم و عکس شهید عمل کنیم، ما بر عهد و پیمان با شهدا و عهد و پیمانی که آنان با خدا بستند استواریم. اگر فرصت کاری هم فراهم باشد، این عهد را در عرصه جامعه نشان می دهیم اگر هم نشد، در زندگی به این پیمان وفادار خواهیم ماند، کسی به سراغمان بیاید به مهر در را به رویش خواهیم گشود، نباید هم، خدایی هست که هر لحظه حضورش را حس می کنیم و قوت می گیریم و... حاتمی می گفت از خانه شهید که بیرون آمدم، بی تاب بودم تا به همه بگویم پیغام خانواده شهید سنی مذهب را و بگویم خانواده این شهید مثل همه خانواده های شهدا بر صراط مستقیم شهادت استوارند و حالا که به قلم درآمد این گزارش حس می کنم دینم را به این خانواده ادا کردم و جهانگیر ضربی نیز در فردای قیامت به من لبخند خواهد زد...

## ■ رهگذر

برای پایداری بر آرمان ها که حتماً نباید به پا ایستاد، می شود پانداخت اما پایدار ماند، می شود به معلولیت زمین نشین بود اما سر به آسمان سائید چنان که نسرين ۳۹ ساله، که خون شهید والا مقام «جهانگیر ضربی»، دلاور سنی مذهب این مرز و بوم، در رگهایش جاری است، سر به آسمان می ساید و بر آرمان های پدر شهیدش پای می فشارد. همین آرمان گرایی هم او را واداشت تا با وجود معلولیت جسمی جانش را به دانش فربه کند و امروز دانشنامه لیسانس حسابداری گواهی تلاش مجدانه اوست. باید هم چنین باشد وقتی پدر اهل جهاد و مبارزه است، دخترش هم باید اهل جهد و کوشش باشد، در دانشگاه، در زندگی، در خانه، نتیجه اش را هم می شود در خانه اش دید، خانه ای که او با مادرش آن را به زیباترین شکل می آرایند و تمیزتر از برگ گل است... این ها گوشه ای است از روایت جواد حاتمی، خبرنگار خراسان، از خانه شهید در یک محله تربت جام، خانه ای که اگر برخی مسئولان هم به غفلت آن را فراموش کنند اما حضرت خداوند آن را فراموش نخواهد فرمود که خویش فرموده است من جانشین شهید در خانه هستم و خداوند دوست دارد اهل خانه شهید را و... خانواده شهید هم محبت شان عام است و به شکل خاص هم شامل ما می شود تا در یکی از محله های شهر خوب تربت جام وارد منزلی شویم که پدر آن به آسمان پر کشیده است و دو ساکن دارد، بیخشید ۳ نفر هستند اهل خانه، دو تای اول، بانو «محمد زاده» همسر صبور شهید والا مقام و «نسرين» دختر شهید، اما سومی، حضرت خداوند است که همواره نگاه مهربان خویش را بر این خانه می بارد فکر می کنم باید اول کلام سومین را بشنویم که به «ولاتحسین الذين قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون» به معرفی شهید می پردازد و به «من المومنین رجال صدقوا ما عاهد الله عليه فمئهم من قضی نحبه و منهم من ينتظرو ما بدلوا تبدیلاً» از استمرار راه شهید و ثبات قدم اهل خانه بر صراط شهادت می فرماید، آری خانواده شهید بر صراط مستقیم شهادت استوارند، چنان که همسر جهانگیر از شهید می گوید و فضایل اخلاقی او که در ۲ سال زندگی، چنان حلاوتی در کاشم کرده است که ۲۸ سال بدان جان شیرین دارد. او می گوید: جهانگیر متولد نوروز ۴۳ بود، در روستای نیل آباد در

**ما هرگز عکس شهید را نصب نمی کنیم و عکس شهید عمل کنیم، ما بر عهد و پیمان با شهدا و عهد و پیمانی که آنان با خدا بستند استواریم. اگر فرصت کاری هم فراهم باشد، این عهد را در عرصه جامعه نشان می دهیم اگر هم نشد، در زندگی به این پیمان وفادار خواهیم ماند، کسی به سراغمان بیاید به مهر در را به رویش خواهیم گشود، نباید هم، خدایی هست که هر لحظه حضورش را حس می کنیم و قوت می گیریم و...**



وقتی پدر اهل جهاد و مبارزه است. دخترش هم باید اهل جهد و کوشش باشد، در دانشگاه، در زندگی، در خانه، نتیجه اش را هم می شود در خانه اش دید، خانه ای که او با مادرش آن را به زیباترین شکل می آرایند و تمیزتر از برگ گل است....

